

## شرم حضور

در گام برداشتن به سوی صورت‌بندی مفهومی «شرم حضور»، با طیفی از گسست‌ها، تناقض‌ها و گره‌های تاریخی و فلسفی مواجه می‌شویم که رخنه و ورود بی‌واسطه‌ی عنصر تکنولوژی به ساحت عینی فرهنگ بر زیست‌جهان ما تحمیل کرده است. پرسش بنیادین و گره‌گاه اصلی بحث این است که امر جنسی، به عنوان یکی از قوام‌بخش‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین ساحت‌های حیات اجتماعی در هر بافت فرهنگی، چگونه تحت تأثیر تکنولوژی دستخوش دگرگونی، بازتعریف و حتی بحران گشته است؟ متأسفانه ساختار سنت و تابوهای دیرپای فرهنگی چنان زبان آدمی را به لکنت می‌اندازند که فرد نه تنها در ساحت عمومی، بلکه در پنهان‌ترین لایه‌های درونی خویش، در جمع‌های خصوصی و حتی در مواجهه با خود نیز از بر زبان آوردن آن ناتوان می‌ماند؛ گویی همگان بر سر پاسداشت رازی مگو و پیمانی ناپیدا به تبانی ایستاده‌اند تا از آشکار شدن واقعیت‌های زیسته جلوگیری کنند.

برای آنکه این فرضیه را از سطح انتزاع خارج کرده و به عینیت تاریخی پیوند بزنیم، ناگزیر باید به زیست‌شناسی ستم‌دیدگی بدن زنانه در بستر امر سنتی بنگریم. مواجهه با بدن مادری که در ۶۶ سالگی بار بیش از بیست سال درد ممتد و فرساینده، دو بار سکتی قلبی، عمل‌های جراحی متعدد کمر، ابتلا به بیماری آسم، از کارافتادگی دست و زانوهای تخریب‌شده را بر دوش می‌کشد، افشاگر مواجهه‌ای بس رنج‌آور با امر سنتی است. این بدن، پدیدار زنده‌ی تنی است که نه به خاطر انتخاب آگاهانه و فاعلیت فردی، بلکه تحت سیطره‌ی جبر سنتی، رفتارهای تکلیفی و انتظارات فرهنگی دست به زایمان‌های متعدد زده و اصطلاحاً «مصرف» شده است. تقلیل بدن زنانه به ابزاری برای بازتولید سنتی، شکلی از استهلاک و مصرف‌شدگی مداوم تن است که متأسفانه در سنخ‌شناسی پژوهش‌های جامعه‌شناختی درون‌مرزی به کلی مغفول مانده است.

جامعه‌شناسی ما غالباً با وام‌گیری شتاب‌زده‌ی ابزارها، مفاهیم و الگوهای تئوریک غربی، نظیر صورت‌بندی‌های آسیب‌شناختی حول «مصرف‌گرایی در نظام سرمایه‌داری»، به بازخوانی سطح جامعه می‌پردازد، بی‌آنکه جرات و توانایی آن را داشته باشد که نقش انضباطی و فرساینده‌ی امر دینی و سنتی را در مستهلک ساختن تن زنانه ریشه‌یابی و صورت‌بندی کند. تا زمانی که ما با عینک تئوریک دیگری می‌نگریم و مفاهیمی را به کار می‌بندیم که برای نام‌گذاری پدیدارهای اجتماعی دیگری ساخته شده‌اند، هرگز نخواهیم توانست به تبیین راستین، بومی و دقیق از بافت فرهنگی خود دست یابیم؛ چرا که پژوهشگر غربی اگر دغدغه‌ای داشته، در راستای مسئله‌مندی جامعه‌ی خودش بوده است، نه زیست‌جهانی که ما در آن نفس می‌کشیم.

در کنار این مصرف‌شده‌گی، میل به زیبایی، رغبت به حیات و مبارزه‌ی مداوم با زوال و مرگ، از کهن‌ترین و دیرپاترین اسطوره‌های بشری است. در ساختار باورهای کهن، زشتی نه یک عارضه‌ی جسمانی ساده یا نقصی زیست‌شناختی، بلکه تجسد زشتی درونی، شرارت و نمادی آشکار بر «بدن شیطانی» قلمداد می‌شد. کهن‌الگوی زن جادوگر را در ذهن خویش تصویر کنید که همواره با چهره‌ای دفرمه، دماغی بزرگ و گوشتی و الخ صورت‌بندی می‌شده است. در این میان، جهان مدرن سازنده‌ی این میل اسطوره‌ای نیست، بلکه با ابزارسازی، تمهیداتی نو را برای پاسخ به این گره‌ی دیرینه فراهم می‌آورد. شرم، رنج و فقدان شدید اعتماد به نفس در دختری هجده یا بیست ساله در آستانه‌ی ازدواج که دست خود را بر صورت می‌گذارد تا رخسارش از زاویه‌ی جانبی دیده نشود، روایتی واقعی از رنج عمیق صورت در جامعه‌ی ماست. از این رو، نگرستن به جهان مدرن و پزشکی‌شدن زیبایی نیازمند نگاهی منصفانه است؛ اگر آسیب‌های تکنولوژی و پزشکی نوین دیده می‌شود، باید کارکرد رهایی‌بخش، ترمیم‌کننده و خردمندانه‌ی آن را نیز در سبک کردنِ بارِ این رنج‌های عمیق

اسطوره‌ای به رسمیت شناخت. برای درک چگونگی این دگرگونی‌ها، بررسی مکانیزم کارکرد فرهنگ حیاتی است. فرهنگ دارای دو ساحت کلان است: ساحت ذهن (سوبژکتیو) که محمل پترن‌ها، نورم‌ها، ارزش‌ها و زبان است، و ساحت عین (آبژکتیو) که عرصه‌ی پدیدارها، رفتارهای ملموس و زیست‌روزمه است. امر فرهنگی دو خدعه و فریب بسیار بزرگ در بطن خود دارد: نخست آنکه قابلیت سرشاری دارد تا خود را به جای «امر طبیعی» جا بزند و فریبکارانه وانمود کند که از ازل همین گونه بوده است؛ و دوم اینکه این قدرت دغل‌بازانه را دارد تا خود را به جای «امر قدسی و مطلق» بازنمایی کند تا مدعی شود نه تنها از ازل وجود داشته، بلکه تا ابد نیز بدون تغییر و مقدس باقی خواهد ماند.

هنگامی که ساحت عینی و روزمره‌ی جامعه زیر بار ورود ابزارهای جدید، تکنولوژی و تغییرات مناسبات اجتماعی دستخوش دگرگونی می‌شود، اما ساحت ذهنی در برابر این دگرگونی مقاومت کرده، خود را امر مطلق می‌انگارد و از بازتولید ارزش‌ها و الگوهای متناسب سر باز می‌زند، شکافی عمیق رخ می‌دهد. این گسست همان است که در ادبیات جامعه‌شناسی با مفهوم تأخر فرهنگی شناخته می‌شود. در چنین وضعیتی، به تعبیر هاوارد بکر با یک «جامعه‌ی مقدس» مواجه می‌شویم؛ جامعه‌ای که سرسختانه می‌کوشد الگوهای ذهنی و منسوخ خود را بر واقعیت‌های نوظهور عینی تحمیل کند.

تاریخ معاصر ایران مالا مال از این تأخرهای فرهنگی است؛ برای نمونه، ورود پدیده‌هایی نظیر اتومبیل، رادیو، ویدئو در دهه‌ی شصت خورشیدی، و متعاقباً ماهواره در دهه‌ی هفتاد، ابتدا با مقاومت شدید ساحت ذهنی فرهنگ مواجه شدند که آن‌ها را «امر شیطانی»، ابزار انحراف یا تهدیدی برای امر قدسی می‌دانست. در تمامی این موارد، زیست عینی جامعه تغییر یافته بود، اما ساحت ذهنی با پناه گرفتن در سنگر قداست‌تراشی، از پذیرش پدیدار عینی سر باز می‌زد؛

تا زمانی که فشار عینیت و واقعیت زیسته، سنت را به عقب‌نشینی مجبور ساخت و الگوی ذهنی دچار گشایش شد.

امروزه اما با ورود تکنولوژی‌های ارتباطی جدید به ساحت فرهنگ، مواجهه‌ی تکنولوژی با امر جنسی وارد پیچیده‌ترین و حادث‌ترین فاز تاریخی خود شده است. حقیقت این است که اغلب ما در زیست عاطفی و جنسی خود، فارغ از ادعاهای اخلاقی، تجربه‌ی خیانت کردن یا خیانت دیدن را از سر گذرانده‌ایم یا با آن مواجه شده‌ایم. در این فرایند، نقش تکنولوژی نقشی زیربنایی است. با گذار از عصر تلفن‌های ثابت به عصر تلفن‌های همراه هوشمند، دستگاه‌های دیجیتال به طرز شگفت‌آوری جایگزین تن‌ها شده‌اند. اگر در گذشته آدمی تمام تلاش خود را به کار می‌بست تا ردی از هماغوشی جسمانی را از تن و بدن خویش بشوید، امروز تمام توان و دقایق زندگی فرد صرف پاک کردن آثاری می‌شود که بر صفحه‌ی گوشی‌ها، چت‌روم‌ها و شبکه‌های اجتماعی بر جای مانده است. ما وقت می‌گذاریم تا چت‌ها، پیام‌های صوتی و فایل‌های متقابل را حذف کنیم و مدام به یکدیگر یادآوری می‌کنیم که پس از اتمام رابطه‌مان در بستر تکنولوژیک، تمامی صفحات و پروفایل‌ها را پاکسازی کنیم.

در این میان، مفهوم اسطوره‌ای و الهیاتی «اعتراف» نقشی بی‌بدیل و گره‌گشا می‌یابد. اگر در الهیات سنتی و سنت مسیحی، اعتراف فردی در برابر کشیش موجب بخشایش گناهان نزد خداوند می‌گشت، بردن این مفهوم به ساحت جامعه‌شناختی نشان می‌دهد که «اعتراف اجتماعی» یعنی باز کردن زبان به بیان رازهای مگو و گفتن از واقعیت‌های مکتوم زیسته، شرط بنیادین برای بخشایش اجتماعی، درمان آسیب‌ها و رشد جمعی است. تنها از طریق شکستن سکوت، کنار زدن ریاکاری فرهنگی و مواجهه‌ی صریح با رفتارهای واقعی‌مان است

که جامعه می تواند از توهّم قدسی بودنِ الگوهای منسوخ رها شده و به فهمی انسانی و واقعی دست یابد.

ورود تکنولوژی به این ساحت را می توان در سه کلان دوره ی تاریخی صورت بندی کرد: دوره ی نخست با همگانی شدن تلفن ثابت در منازل آغاز شد. تلفن ثابت برای نخستین بار حریم صلب خانه را شکافت و امکان نخواست های عاشقانه و گفتگوهای ابتدایی در باب امر جنسی و دلتنگی های جسمانی را در ساعات پایانی شب فراهم آورد. با این حال، به دلیل ماهیت مکانی، تثبیت شده و عدم تحرک پذیری تلفن ثابت، که دستگاهی متصل به دیوار یا میز در فضای عمومی خانه بود، فانتزی های پیچیده ی جنسی نتوانستند شکل بگیرند؛ زیرا ترس از شنیده شدن توسط سایر اعضای خانواده و عدم وجود حریم خصوصی مطلق، گفتگوها را در حد بیان ساده ی دلتنگی متوقف می ساخت. تلفن ثابت تنها نویددهنده ی صدایی در دوردست بود، بی آنکه بتواند تن را به تمامی در شبکه ای از تصویر، داده و فانتزی مستغرق سازد.

در ادامه ی بررسی مواجهه ی امر جنسی با فناوری، مرحله ی دوم این صیورورت (حرکت دائمی از آنچه هست، به سوی آنچه خواهد شد) تاریخی زمانی رقم خورد که گوشی های تلفن همراه اولیه و فاقد هوشمندی به عرصه ی زیست روزمره ی ما راه یافتند. این ابزارها اگرچه در ابتدا تنها امکان گفت و گوی صوتی را فراهم می ساختند، اما پس از مدتی کوتاه با افزوده شدن قابلیت ارسال پیام کوتاه، گسستی بنیادین در مناسبات عاطفی و ارتباطی پدید آوردند. آغاز «به زبان در آوردن امر جنسی» در بافت فرهنگی ایران دقیقاً از همین بازه ی زمانی و با همین ابزار به ظاهر ساده شکل گرفت؛ یعنی زمانی که فرد توانست به دیگری پیامک بزند.

ویژگی حیاتی پیامک در این بود که لحن، آوا و صدای انسانی را حذف می کرد و کلام محض و مکتوب را بر جای آن می نشاند. انسان ها هنگام شنیدن صدای خویش در مواجهه با

دیگری، دچار شرم اجتماعی و حیا می‌شوند؛ زیرا صدا با خود بار هنجاری، حضور عینی و نظارت اجتماعی را به همراه می‌آورد و فرد از بیان آنچه در دل دارد باز می‌ماند. اما در متن نوشته‌شده، این شرم حضور فرو می‌ریزد. کلمه و نوشتار نسبت بس عمیق و مستقیمی با ساحت ناخودآگاه آدمی دارد. در سنت روانکاوی نیز یکی از تکنیک‌های اصلی درمان این است که از فرد می‌خواهند بنویسد، نه اینکه بگوید یا سخن بگوید؛ چرا که انسان با کلمات فکر می‌کند و با کلمه است که در اعماق درون خود چاه می‌زند تا آنچه را در ناخودآگاه خویش مکتوم داشته، به سطح بیاورد و بیرون بکشد.

بدین‌سان، ابزار پیامک به آحاد جامعه این امکان را داد تا امر جنسی را به واسطه‌ی کلام به سخن درآورند. افراد توانستند در باب امر جنسی بنویسند، کم‌کم از فانتزی‌های جنسی خود سخن بگویند و آنها را شکل دهند. فانتزی جنسی به واسطه‌ی کلمه وارد ساحت عمومی و حوزه‌ی سوژکتیو فرهنگ شد؛ حوزه‌ای که به تعبیر یوپگن هابرماس، همان «سپهر عمومی» است؛ یعنی جایی که انسان‌ها با یکدیگر به توافق و فهم مشترک می‌رسند. زمانی که یک فانتزی جنسی با دیگری به اشتراک گذاشته می‌شود، دیگر نمی‌توان آن را سرکوب یا خفه کرد. ما در امر فانتزی‌های جنسی توانستیم به یک توافق همگانی پنهان دست یابیم و از این طریق، امر سنتی جنسی را دستکاری کنیم. در مواجهه با تغییرات اجتماعی و ملال‌آور شدن روابط، انسان ایرانی توانست با سخن گفتن از پوزیشن‌های گوناگون، مکان‌های متفاوت برای آمیزش و ابعاد مختلف لذت، امر جنسی را از ملال نجات دهد.

پژوهش‌های جامعه‌شناختی و تحلیل محتوای کیفی حول پدیدار «سکس‌چت» نشان می‌دهد که در این ساختار نوپدید، «بدن» به عنوان اصلی‌ترین و مهم‌ترین اوبژه‌ی سکس حذف می‌شود. این دستاورد برای انسانی که در چنگال اخلاق سنتی و ایده‌ی گناه گرفتار است، وعده‌ای فوق‌العاده شیرین، جذاب و وسوسه‌انگیز است. فناوری به فرد نوید می‌دهد که

می‌تواند با دیگری هماغوش شود و به کامجویی برسد، بی‌آنکه بدن خود را به اشتراک گذاشته باشد. این فرایند، فرد را از چنگال بدوجدان و بارِ گناهِ ناشی از امر فرهنگی رها می‌سازد؛ فرد در ساحت کلام گناه می‌کند بی‌آنکه در ساحت جسم مرتکب گناهی شده باشد.

تحلیل متون سکس‌چت افشا می‌سازد که این ارتباط‌ها از یک نظم و ساختار ارگانیک سه پرده‌ای پیروی می‌کنند: پرده‌ی نخست یا «مقدمه»، مرحله‌ای آکنده از نشانه‌گذاری‌هاست؛ جایی که دو طرف با سلام و احوال‌پرسی‌های اولیه (پرسش از خواب بودن یا نبودن و آمادگی روانی) سیگنال‌های ابتدایی را مبادله می‌کنند. پرده‌ی دوم یا «بدنه‌ی اصلی»، عرصه‌ای است که در آن کلمات به مرور زمان و با گذشت دقایق، انتزاعی‌تر، عریان‌تر و لخت‌تر می‌شوند. کلمه چنان اوج می‌گیرد که کاملاً جایگزین تن می‌شود؛ تا جایی که کلمه خود به انزال و ارگاسم می‌رسد و وظیفه‌ی اندام زیست‌شناختی را بر عهده می‌گیرد. پرده‌ی سوم یا «پایان‌بندی»، قانونی شکفت‌انگیز دارد؛ این مرحله بسیار کوتاه، شتاب‌زده و آمیخته به شرم است. دو طرف به سرعت از هم خداحافظی کرده و ارتباط را قطع می‌کنند؛ رفتاری کاملاً مشابه با الگوی واقعی و جسمانی که در آن افراد پس از آمیزش، دچار شرم شده، به یکدیگر پشت می‌کنند و می‌خوابند.

در بررسی دقیق‌تر متون سکس‌چت میان افراد گوناگون، فارغ از میزان سواد، طبقه‌ی اجتماعی و اینکه یکدیگر را می‌شناسند یا خیر، یک غلط‌املائی متداول و مشترک به چشم می‌خورد که دلالتی عمیق دارد: افزودن واژه‌ی «واو» به حالت‌های جنسی یا کشیدن حرف «واو» در کلماتی مانند «جووون» (با تکرار مداوم این حرف).

تحلیل نشانه‌شناختی این پدیدار گواهی می‌دهد که حرف «و» به دلیل فرم بصری، منحنی خاص و حفره‌ای که در مرکز خود دارد، کارکرد حالت اندام جنسی زنانه را در متن بازسازی

می‌کند. این تکرار بصری، لذت دیداریِ اندام را در حین خوانش متن تداعی کرده و به کلمه عینیتی شهوانی می‌بخشد. این تحولات را باید در پیوند با آرای آلون تافلر در کتاب «موج سوم» فهم کرد. تافلر دهه‌ها پیش متذکر شد زمانی خواهد رسید که فناوری جایگاه امر قدسی و خداوند را تصاحب می‌کند و انسان‌ها پاسخ پرسش‌های بنیادین خود را به جای نهادهای قدسی، از فناوری طلب خواهند کرد. امر تکنولوژیک در جهان مدرن دیگر یک ابزار ساده نیست، بلکه خود به «امر فرهنگی» مبدل شده است؛ ساحتی که توانایی ارزش آفرینی، پاسخ به نیازها و ایجاد نظم‌های نوپدید را دارد.

انسان در غیاب امر فرهنگی، آغوشی کاملاً باز به روی هر دعوت جدید دارد و تنها چیزی که باعث تردید، تعلل یا امتناع او می‌شود، ایده‌ی گناه، سنت و هنجارهای اجتماعی است. ورود فناوری باعث شده که امر تکنولوژیک بر نهادهای اجتماعی ما فشار وارد کند. برای نمونه، یک پژوهش کیفی در جامعه‌شناسی ایران حول رفتارهای نوپدید جنسی، مشخصاً بررسی زیست چهار زوج رسمی (زن و شوهر دارای فرزند) که دست به روابط جنسی ضربدري می‌زنند، افشاگر این حقیقت است که این افراد نه از سر انحراف، بلکه برای نجات نهاد خانواده از ملال و «تنهایی مضاعف» دست به دستکاری سلیقه‌ی سنتی جنسی می‌زنند. آنان فانتزی‌های فناوری‌بنیاد را وارد زیست خود می‌کنند تا بتوانند در کنار هم بمانند و قانون خانواده را حفظ کنند.

این تغییر پارادایم، تمام نهادهای اجتماعی از جمله نهاد خانواده، نهاد دین و نهاد سیاست را در بر گرفته است؛ چنان‌که حتی کنش‌گران نهاد دین و سیاست نیز در زیست شخصی خود دستخوش این دگرگونی‌های گفتمانی گشته‌اند. نهادهای اجتماعی ما به زودی با امواج سهمگین‌تری از این تحولات روبه‌رو خواهند شد. تنها راه نجات جامعه این است که پژوهشگران و دانشمندان علوم اجتماعی، تحلیل این امور را از دستگاه‌های ارزش‌دآوری،

اخلاقی و دینی خارج کنند. تا زمانی که ما نتوانیم این مقولات را به عنوان «مقولات جامعه‌شناختی» و واقعیت‌های زیسته به مطالعه بگذاریم، راه به جایی نخواهیم برد.

در نهایت، بررسی ضرورت مواجهه‌ی تن، فناوری و فرهنگ نشان می‌دهد که جامعه‌ی معاصر در آستانه‌ی گسستی بازگشت‌ناپذیر ایستاده است. زمانی که فناوری از یک ابزار میانجی فراتر رفته و خود به «امر فرهنگی» و تعیین‌کننده‌ی مناسک زیست‌جهان مبدل می‌شود، الگوهای سنتی و دستگاه‌های نظارت اخلاقی کارایی خود را در مواجهه با واقعیت‌های زیسته از دست می‌دهند. دستکاریِ ناگزیرِ هنجارها توسط آحاد جامعه، نشانه‌ی انحراف اخلاقی نیست، بلکه واکنشی زیستی برای برپاداشتنِ نهادهای احتضارزده در برابر ملال و فرسودگی است. مواجهه‌ی خردمندانه با این پارادایم نوین، مستلزم گذارِ شجاعانه‌ی علوم انسانی از «ارزش‌دآوری‌های قدسی» به سوی «فهمِ واقع‌بینانه‌ی جامعه‌شناختی» است؛ چرخش مفهومی بنیادینی که شرط اولیه‌اش به رسمیت شناختنِ زبان جدید تن و فناوری در جهان امروز است.

اردیبهشت ۱۴۰۴

رضا حق‌ی